



هرچه بگردد...

نمایشنامه

چهاردهمین

# « هر چه بگردد... »

نویسنده: پرویز حضرتی

این کتاب

تحت شماره ۱۵۳۰ در تاریخ ۱۳۵۶/۹/۲۲ در کتابخانه ملی به ثبت رسیده است

## صحنه اول

گلیم مندرسی در کف صحنه در گوشه‌ای افتاده، وسط، بالای صحنه، تشکی  
پهن است که مردی بر آن، زیر پتویی که به سر کشیده است؛ خفته. زنی  
چادر به کمر بسته. بالا و پائین می‌رود و غر می‌زند.

زن

دیگه ذله شدم. نفله شدم. مرغ پرکنده شدم. اسیر شدم. اول جوونیم پیر شدم. پاشو مرد! حیاکن. خودت  
رو، روپاکن. این هم شد زنده گی؟ صد رحمت به برده گی! این خونه‌س یا کویره؟ شایدم از جهنم به زیره!  
نه نونی. نه آبی، نه آتشِ غذایی!! (محکم به در کوبیده می‌شود) کیه؟ کیه؟ کیه داره درمی‌زنه؟ در رو با  
سنگ میزنه؟ سرآورده‌ای برای بابام؟ یا کیسه پر پول آورده‌ای که اینطور می‌زنی؟ ای وای...! شماین؟  
بفرمایین! دم در بده... بفرمایین... مشرف!

مرد اول

بعله منم. مشتی قنبر. طلبکار همیشه گی مشتی غضنفر!

مرد دوم

منم هستم. اوستا جعفر. طلبکار دومی غضنفر!

زن

می‌خام بگم خوش اومدین. اما بگین چی می‌خاین؟ از جون من چی می‌خا این؟

مرد اول

غضنفر رو صدا کن. بهش بگو. مرتیکه حیاکن! یاالله. هر جا هست حاضرش کن! تا بهش بگیم ای مرد  
نافهم. که نه دوست سرت میشه نه دشمن! پول رو که گرفتی بالب خندون! چرا پس نمیدی؟ ای مرد  
نادون؟

مرد دوم

با جیگر بریون. چشم گریون. دست لرزون؟

زن

برین فردا بیاین. با گز مه و شحنه بیاین. فردا بهتر از امروز روزه! روزیتون حتمن تو همون روزه.

مرد دوم

این حرف رو ما هر روز شنیدیم. امروز برین فردا بیاین فردام که بیاییم بازهم می‌شنویم مگه نگفتم  
امروز برین فردا بیا این؟ بابا، این فردا که منتظرشیم هیچ وقت نمی‌آد. برو عقب ضعیفه. جلوم وانسو سلیطه!  
ما می‌دونیم و این مرتیکه...

زن

باز هم بگم؟! خوش او مدین. صفا آوردین. بی جنگ و دعوا و مرافع. خونه خودتونه. بفرمایین! اما می بینید که... خالی خالی. با پاره گلیمی که اونجاست. این هم که درازه... مٹ مرده اینوسط درازه... مٹتی غضنفر... بدهکاره شماس. بفرمایین! اما یکهفته س که مرده س. نه جمب می خوره... نه حرف می زنه. انگار از عالم و آدم قهر شده این دم! خودتون می دونین! نگاه کنین. عینهو مرده س. انگار کنین که مرده س.

مرد اول

(لگد به پهلو غضنفر می زند) پاشو غضنفر... موش مرده گی بسه... مال مردم خوری بسه... بی حیایی دیگه بسه. نصف مردم دهکده طلبکارتن. نصف دیگه م به خونت تشن (تشنه اند) واقعن چه بی عاری!! چی فکر کردی؟! مرده م باشی، زنده ت می کنم. پرنده م باشی بی بالت می کنم. از بودن و نبودن بیزارت می کنم.

مرد دوم

(به مرد اول) پولمون رو بگیر... بعد بگو بمیر. از همین امروز تا روز قیامت.

زن

نمی گم به شما. نه که نزنین. خوبم (خوب هم) بزنین. یا یواش یا خیلی محکمتر بزنین. اونطور که بمیره. یا بلند بشه. نزنین که ناقص بشه. به ناچار زمین گیر بشه. محتاج حکیم و درمون بشه. وبال گردن بشه.

مرد اول

چش شده؟ چرا زیر پتو قایم شده؟ پاشو بیا بیرون مرد. حرفی از روی حساب بزن... نخیر. انگار نه انگار! نمیکه با اینم یا با یابو؟!

مرد دوم

از کی اینطوریه؟!

زن

دلم براتون بگه! چی بگم والله؟ آمونم رو بریده... زبونم رو بریده... پام رو از همه جا بریده... مردم از دستش. نه می میره خلاصم کنه. خودشو از سرم واکنه. نه پامیشه آدم بشه مثل آدم های دیگه بشه. تا پیش در و همسایه بگم شوهر دارم. نون بیار و آقا بالا سر دارم. نه اینکه یک تیر، شبا تو بغل دارم!! همچین بگم بدونین. بلا ی جونم شده. دشمن خونم شده. تو خونه ش جوون بودم پیر شدم. (گریه می کند) از زندگیم سیر شدم.

مرد اول

(پتو را پس می زند) انگار که راست راستی مرده س.

مرد دوم

چه بهتر... دهکده ای از دستش درامان. ولش کن! خوب ضعیفه چی داری؟ اثاث مٹا چی داری؟

زن

یعنی چی که چی داره؟

مرد اول

که جای طلبمون برداریم!

زن

دلم براتون بگه... جهاز داشتم همش رفت. با دست این سگ پدر بیرون رفت. حالا... ا... وم... دلم براتون بگه... بینین. این مردهس. این تشک صاب مردهس. با این پتویی که موندهس.

مرد دوم

یعنی اثاث البیت همین؟!

زن

همین! خوب... با این در و دیوارها... اون چراغ لامپا... اون چراغ زنبوری... و گرنه... بگردین... تو این خونه بگردین! غیر از سوسک و موش. نه نونی. نه پولی (دست به هم میزند) والسلام.

مرد اول

گفتی بریم فردا بیاییم. فردا بهتر از امروزه؟

زن

فردا بناست زنده بشه. سرحال و سرزنده بشه. مشغول زندگی بشه. غصه منم تموم بشه.

مرد دوم

چه خوش خیال؟! چرا فردا باید شاد و پرخنده بشه؟

زن

بگین بینم... فردا مگه فردا نیست؟!

مرد اول

چرا... آگه جایی نره... فردا باید فردا باشه.

زن

همین دیگه! خودش گفت. هفته پیش خودش گفت.

مرد دوم

یعنی این یه هفته اینطور بوده؟ نعش و دراز کش بوده؟

زن

بعله دیگه... همین بوده. نه کمتر. نه بیشتر.

مرد اول

یعنی چی که همین بوده؟ نه کمتر. نه بیشتر!

زن

دلم براتون بگه. زیر پتو چپیده... یعنی که خیلی چاییده. نه دیده نه شنیده. نه حسی. نه دردی. نه بنگی، نه ونگی.

مرد دوم

جل الخالق! مال مردم خوری چه راههایی که داره؟!

مرد اول

حرفی نیس خانوم جون. میریم فردا می آیم. یک امروزم رو هر روز. (به طرف در حرکت می کند) می تونی بگی چرا اینطور شد؟

زن

گفته نگو. میگم من. خودش میگه دیوم من. دلم براتون بگه. اینها همه ش ژنیتیکه. تو لک شده. البته... یک کمی هم خولک شده.

مرد دوم

این پاچه ورمالیده خولک شده؟ یا مثل قناری تولک شده؟ نه جون من... زرنکه. این حرفها همه ش چرنده.

زن

گفته نگو... میگم من... چی بگه دلم براتون؟! که سرزره حوصله تون؟ اون هفته تر خرش مرد! انگار که هفت کسش مرد! اول؛ همش گریه کرد. بعدش ضجه و موره کرد. بعد یکهو بی دراز شد. پتو کشید سرش اینطور شد. یعنی رو تشکش ولو شد. یه هفته س که روز که پاشم خاییده س. شب که خلبم از جاش ورپریده س.

مرد اول

یعنی روزها خابه... شبها بیدار؟!

زن

هاوالله! روز کپه مرگش میذاره... شب زیر آواز می زنه. خرکم خرکم کجایی می خونه. من هستم و تو رفتی می خونه. مٹ قورباغه تو آب سربالایی، می خونه... می دونین. سراغ خرش رو از شب می گیره. نقش خرش رو تو ستاره ها می بینه.

مرد دوم

چرا خرش مرد؟

زن

من نمردم چون سختم!، خرش از بی غذایی مرد.

مرد دوم

پس دیوونه‌س!

زن

دیوونه‌س؟! دیوونه پیش این معقوله‌س.

مرد اول

مطمئننی که فردا هم همینطور نیست؟

زن

به حرفش هیچ هرج نیست. چی میگن لات‌های دهکده. ها؟ آهان، حرف پیشکی مایه شیشکی! اما خودش گفت. گفته نگم، میگم من. گفت، «زنکم، دلبد کم. یه هفته میرم تو لکم، هفته گذشت؛ میام بیرون. اونوقت میشم یه پارچه آقا. یه آدم خوب. یه شوهر ناز. باوقار میشم. درخور دهکده میشم.

مرد دوم

نمی‌خام بگم. اما میگم من. از دیوونه‌م دیوونه تره...

زن

هاوالله... گفتم که... اما می‌دونین... همون ژنیتیکیه! همیشه خداهش همین بود. بابا خدا بیامرزش هم همین بود. مادر خدا بیامرزش هم همین بود. جد و هفت جدش هم همین بود. هفت پشت جدش هم همین بود.

مرد اول

خوب. تو به این ترگل ورگلی: مرد قحط بود که اومدی زن یه همچین کسی شدی؟!!

زن

چه خوب گفتمی هاوالله... خاک تو سر خودم شد. وقتی اومدن به خاستنم. عمو و دایی و عمه و خاله و خاله‌قزی. همه شون بیرون بودن از لک شون. خوشحال و پرخنده بودن. بگو و بخند و سرزنده بودن. بعد فهمیدم چه خاکی به سرم شد. بعد فهمیدم چه جورن! تو هر هفته یه جورن! بهانه‌ها می‌گیرن. یه ریز زیون میگیرن. چند روز بعدش. آه و ناله می‌کنن. فریاد و افغان می‌کنن. اون هم برای چند روزه. بعدش میرن توی لک. پر می‌ریزن و کز می‌کنن. دراز میشن هر جا که هست!! انگار نه انگار میشن. این هم اون هفته تر خرش مرد. یک‌هفته‌ای زاری کرد. هفته بعد دراز شد. روز می‌خابه نور نبینه. شب پامیشه چون بگیره.

مرد دوم

پس دراکولا میشه!

زن

شرمندهم. توی خونه نداریم هیچ کولایی. باور کنین شرمندهم.

مرد اول

گیرم که فردا پا شد؟ این که برای ما پول نمیشه؟

زن

هاوالله. نگفتم که براتون پول میشه. گفتم از تو لک بیرون میشه. دارین میرین؟ مشرف. خاک تو سر  
غضنفر.

صدای کوبیدن در

مرد دوم

بفرما. ما نرفته. اومدن... طلبکارها اومدن...

زن

هاوالله. دیگه عادت شده. کار هر روزم شده. مردم میان پول می‌خان. یعنی پولی که دادن می‌خان. ها...  
صبر کن. شیکوندی. چوب در. سر که نیست. شیکوندی. تو رو خدا نگاه کن. انگار که سر آورده... یا  
کیسه پر پول آورده. ها صبر کن... اوی بابا... چند ماهه اومدی تو دنیا؟ آخه کیه در می‌زنه؟! در رو اینجور  
ناجور می‌زنه؟ وا شماین بفرمایین. پس مرد جنگی در می‌زد!!

گزمه

بعله منم. من. گزمه دهکده من. پر خطر و خوش خبرم. ببخشین همشیره! خرم داشت جفتک می‌زد.  
دو پاش رو به دیوار می‌زد. و گرنه من کجا و این جسارت‌ها...

زن

بفرما... بفرما. اون مرتیکه همون جاس. دراز شده همون جاست. حاکم حکم جلبش داده؟ خیر بینه الهی...  
راحتم کرد از این مفنگی.

گزمه

(طنابی که بدست دارد می‌کشد تا خر را هم به داخل بیاورد) بیا تو جوون مرگ شده. جفتک و وارو بسه.  
منهم صبر و صبوریم بسه. آخ چقدر خری تو، آقا خر! چقدر بگم بیرون خطر داره؟ بیرون باشی یه دقه!  
رندون بردنت به آنی. آخه حیوونی نه دزدگیر داری، نه قفل و زنجیر داری. می‌خای بمونی؟ جهنم! اما  
بدون. پوستت میره دباغی! گوشتت میره کبابی.

خر عرعر می‌کند.

زن

خر باید خر باشه. چیز فهم و حرف شنو باشه.



گزمه

من میگم خر باید فرز باشه. مثل خر قبرس باشه. البته فهم و دانایی چیز خوبیه! اما منصف باشین. باید احترام صاحبش رو نگه داره... نه اینکه سرکش باشه!؟

زن

البته... البته

خر عرعر می کند.

گزمه

خجالت نکش بیا تو... زنجیر دادگر همین جاست. منزل قاضی همین جاست. بیا تو حیوون! جای بگیر و ببند همین جاست. خیالت راحت باشه. امن و امان همین جاست.

مرد اول

گزمه باشی یواشتر. اشتباهی اومده ای نزد غضنفر!

گزمه

ها... ها... بگو دوصفر هفت. گزمه حاکم من. اما دوصفر هفت. دوصفر هفت من هستم. اما خدا شاهدی که آس و پاسم من. با یکدونه پلاسم من. اما بی کلک و دوزم من. مٹ کف دست صافم من. نه شیله! نه پیله ای! اینجا مگه دهکده جهانی نیست؟

مرد دوم

هست!

گزمه

خیلی خوب! مأمور بین المللم. مال اینترپولم من. ردش رو گرفتم از اینترنت. از توی کافی نت. مش غضنفر. با حکم بین الملل. قاضی شدن. صاحب ترازو شدن. دادگیر و دادگستر از این پس. انتخاب حاکم از این پس. نشونی بگم؟ میگم من. خرش مرده دو هفته! همون موقع که ایشون تو لک رفت. قاضی قبلی هم از دنیا رفت. بیچاره نه کلیه عوض کرد. نه دل و روده عوض کرد. نه پوست کشید جوون شه. نه رگش رو جابجا کرد.

مرد اول

بای پاس!

گزمه

هرچی! یکهو افتاد جون به در کرد. اینطوری بگم! حاکم فهیمم. مقدس عزیزم. وزارت جستجویش رو بسیج کرد. دوصفر هفتش که من باشم احضار کرد. کجا بودم؟ اون سر دنیا. حالا کجام؟ همین جام!

ماموریت چیه؟ فوق سری! قاضی کیه؟ بهتر از قبلی! کفتر چاپار هوا شد. آهو به صحرا گسیل شد. اینترنت هم فعال شد. چی شد؟ بی ادبیه. مش غضنفر قاضی شد.

غضنفر بسرعت در جایش می نشیند. گزمه بسرعت تعظیم می کند. مرد اول و دوم عقب می جهند. (حرکات به گونه هفت تیر کشیدن در فیلم های وسترن باید سریع انجام شود) زن هم جیغ می کشد.

مرد اول و دوم

(خم شده به طرف غضنفر برای دیدنش) چی شد؟

قاضی

آبش رو کشیدی چلو شد! شماها چی می خاین اینجا؟ نمی دونین مجلس محرمانه س اینجا؟

مرد اول

ما شنیدم تو لک شدین. یکهو بی دلواپس شدیم.

مرد دوم

گفتیم حالی بپرسیم. احوالی بگیریم.

قاضی

(به زن) آخ دستم چه دردی داره؟! آخ این که فقط نیست! کمر و پهلو هام هم چه دردی داره؟!

زن

بمیرم الهی! نباشم الهی! پیش مرگت بشم الهی! دردت بیفته تو جونم الهی! تقصیر این بی دردهاست.

مرد اول

همشیره، چاره نبود. باید از تو لک بیرونش می آوردیم.

زن

همشیره درد پدرت. همشیره و درد مادرت. کی با تو شیر خوردم که شده همشیره.

مرد اول

پس چی بگم؟

مرد دوم

اگه تو لک رفته باشی، چاره ای نیس. می بینن که افاقه کرد.

مرد اول

(در این لحظه تلفن همراهش را از پر شالش بیرون می کشد و شماره می گیرد و بعد شروع می کند به قدم زدن) گوش کن پسر! سلام و زهرمار. گفتم گوش کن. خط نباید زیاد اشغال بمونه! (با انگشت به ته صحنه اشاره می کند) سه تا و دو تا و یکی و یکی. هفت تا نه. احتیاطن ده تا از اون پشتی های نیم ذرعی خوش

نمای نخ ابریشمی رو بار یه گاری کن و فوری بفرست خونه حضرت مشتی غضنفر. (گوش می کند)  
حرف نباشه! فضولیش به تو نیومده. اومدی ها؛ منتظرم.

مرد دوم

تلفن همراهش را بیرون می آورد و به مجرد تمام شدن حرف مرد اول شماره می گیرد) گوش کن پسر!  
سلام و درد بی درمون. میگم گوشت به من باش. گوشت رو واکن بین چی میگم بهت. (با دستش  
مساحت کف صحنه را تخمین می زند) جلدی چهارتا از اون قالی های ۹ متری لاکی ابریشمی نقش کرمون  
ریزیافت رو بار یه قاطر کن و به تاخت برسون خونه حضرت مشتی غضنفر. اومدی ها... (گوش می کند)  
حرف نباشه. تخته کن و خودت هم بدنبال قاطر به دو بیا... اومدی ها!...

گزمه

(از پر شالش کاغذی لوله شده را بیرون می آورد. با حرکت دستش سر خر به صحنه می آید) حالا  
می ذارین حکم رو بخونم؟

مرد اول و دوم

بخون جونم. بخون

گزمه

بخونم؟

مرد اول و دوم

بخون عمرم. بخون

گزمه

بافریاد) دزدا گستاخ شده بودن. اشارار شرارت را از حد گذرونده بودند (صدایش را پایین می آورد)  
یادتونه که یکبار جسارت رو به جایی رسونده بودن که اسب حضرت حاکم رو از جلوی قصرش دزدیده  
بودن؟! با وجودیکه پیشرفته ترین دزدگیرهای عالم رو داشت!

مرد اول

بعله... یادم هست. خوب هم یادم هست.

مرد اول

قضیه اون جا بو گندش دهکده رو برداشت که همون اشارار گستاخ اسب را رنگ می کنند و با واسطه گری  
قاضی مرحوم به خود حضرت حاکم می فروشن!

گزمه

یادتونه که بعدش چی شد؟

مرد اول

بعله. بلاش دامن برادرم رو که رنگ فروش بود گرفت. حضرت قاضی که خدا بیامرزدهش. حکم فرمود که همه رنگ فروش های دهکده رو به زندان بندازن تا بعد محاکمه شون کنه.

گزمه

پس حالا که می دونین. دیگه چیزی نمی گم. (از کیسه ای که به دوش دارد. قبا و دستاری بیرون می آورد و بر سر و دوش قاضی قرار می دهد) حکم، حکم قطعیه. از احکام حتمیه. محکمه در دست توانای قاضیه. مردم شهر آسوده خفتهن، چون هشیار است ذوالحقین.

مرد دوم

جسارت است. ذوالحقین یعنی چه؟

گزمه

لقبیه که حاکم به ایشون دادهن.

مرد اول

یعنی صاحب دو تا حق.

مرد دوم

یک حق که بیشتر نداریم!

گزمه

بله؟!

مرد اول

آخ که مردم از نفهمیت. یعنی حق داره بده و حق داره بگیره... به این میگن ذوالحقین.

قاضی

این طناب و بکش جلوتر بینم. چه خر با نمکی؟!

مرد دوم

به من فرمودین؟

مرد اول

نخیر. به من فرمودن.

گزمه

بله قربون؟

قاضی

چه چشمهای درشتی!

گزمه

حقیقت می فرمایین؟ ای ذوالحقین. عیالم همیشه گفته چه چشمهای زشتی شما می فرمایین درشتی! اجازه می فرمایین حکمتون رو به عیالم هم ابلاغ کنم.

قاضی

طناب رو بکش بینم. به به. چه دم درازی؟!

هر سه در عقب خود به دنبال دم می گردند.

گزمه

ای قاضی عادل و داد گستر. حتمن منظورتون این که چه شاخی؟! چون واقعن آدم از اوضاع و احوال این زمونه شاخ درمیاره!

قاضی

چه دماغ کشیده و صافی؟

زن

(به گزمه) عمل کرده؟ اصلن معلوم نیست. باید فانتزی عمل می کرد.

گزمه

(حیران) هنوز نطقم تموم نشده (دست به دماغش می کشد و سینه اش را صاف می کند) بعله... نصف بیشترش مونده.

مرد اول

ای مرد که بعنوان دوصفر هفت شهره شده ای. برو که بخت در خونه ت رو زده. حضرت ذوالحقین از خرت تعریف می کنن.

گزمه

به... حالا متوجه شدی؟ عیالم غذا کشیده بود و توی سفره چیده بود. که من پا شدم.

مرد دوم

برای چی؟

گزمه

معلوم دیگه. نمی تونستم تا فردا صبر کنم. بخت در خونه م رو زد و جیغ کشید عدالت یکهو هفت بند وجدانم کشیده شد و هفت ذرع از جام پریدم گفتم من باید برم عیالم گفت کجا؟ گفتم دهکده جهانی. خدمت ذوالحقین گفت اقلن غذات رو بخور بعد برو گفتم (فریاد می زند) زن دهن ت رو

بند. این رو که می بینی حکمیه که پایه و اساس سعادت و عدالت اهالی رو محکم می کنه. همچین که ذوالحقین روی مسند بشینه. در سعادت و عدالت و امنیت و مروت و فهمیت و هزیمت به روی اهالی باز میشه. بهش گفتم ذوالحقین منتظره عدالت لحظه شماری می کنه. عیالم التماس کرد اقلن یه لقمه کوچیک گفتم نه...

مرد دوم

لقمه کوچیک رو می داشتی توی دهن و راه می افتادی. دلش رو نمی شکستی.

گزمه

نخیر آقا. احساس مسئولیت اسفند رو آتیشم کرده بود. نمی تونستم گفتم زن... نون و پنیر رو بده گربه بخوره که اینقدر سرنکنه توی کیسه های آشغال. برگشتی با انعامی که حضرت ذوالحقین میده برات مرغ سوخاری می خرم میارم.

مرد اول

حضرت قاضی. دو صفر هفت پول چایی می خاد. اجازه بدین کامش رو شیرین کنیم که کام همه مون رو شیرین کرد.

مرد دوم

بله... حضرت ذوالحقین باید با فراغت ترازوی عدل دهکده رو میزون کنن. فرصت این بده و بستون ها رو ندارن. بفرمایین.

مرد اول

(مانند مرد دوم پول به گزمه می دهد) بفرمایین.

قاضی

بیار بینم کامشون چقدر شیرین شده!

گزمه

کامشون گس مسه. اینقدره...

قاضی

خاک تو سر کنس شون. حالت باشه. العدل بالمناصفه. نصف نصف.

گزمه

فکر نمی کنین حضرت ذوالحقین بعد از این همه حرفهایی که زدیم، برای شما سبکیه؟ کفه های ترازو بالا و پایین میره!

قاضی

مگه الله کلنگه که بالا و پایین بره؟

گزمه

نخیر. ترازوی عدالته. فکر نمی کنین میزون بهم بخوره؟

قاضی

یکی به دو می کنی؟ هر نامیزونی رو میزون می کنم. باید بدم بجرم رشوه گیری صفرها رو بکنن و وارونه سوار یابوت کنن. دو صفر حرف.

گزمه

دو صفر هفت. ولی حضرت...

قاضی

ولی بی ولی. جلوی قاضی و معلق بازی؟ قباحه داره.

مرد اول

بله آقا قباحه داره...

مرد دوم

از اون هم بیشتر فضاحت داره.

مرد اول

از اون هم بیشتر کثافت داره...

مرد دوم

از اون هم بیشتر وقاحت داره.

قاضی

شماها دارین یه مرغ دارم، روزی چند تا تخم می گذاره بازی می کنین؟

مرد اول

ای صاحب حقها. اجازه بدین بندازمش بیرون.

گزمه

کی رو؟ دو صفر هفت رو... بهیچ! (در جیب هایش عقب هفت تیرش می گردد)

قاضی

نخیر آقا... باشین سر جاتون.

مرد دوم

پس اجازه بدین نصف پول رو با پس گردنی ازش پس بگیرم.

گزمه

از کی؟ از دو صفر هفت. بهیچ!

قاضی

(خشمگین) شماها هستین که مأمور رو فاسد می کنین!

مرد دوم

ما فقط خاستیم کامش رو...

قاضی

خفه... الهی بشین چیه. نمی بینین که دیگ خشمم قُل می زنه؟ من همین الان. اول کاری باید تکلیفمو باراشی و مرتشی روشن کنم.

گزمه

آب خنک بیارین.

زن می رود و با یک لیوان آب می آید.

قاضی

دیگه اینطور داد زنی ها! حموم که نیس. بگو بینم... تو چی داری؟

گزمه

بله قربان؟!

قاضی

پرسیدم تو چی داری؟

گزمه

هیچی ندارم. گزمه فقیری هستم با چند سرعائله.

مرد اول

در این محضر دروغ نگو. دو صفر هفت که وضعش توپه.

گزمه

اون دو صفر هفت تو فیلمه. همش هم الکیه. وگرنه نخیر هیچم توپ نیس. فسش هم دررفته.

قاضی

پس این چیه؟

گزمه

خره حضرت قاضی!



قاضی

(بغض کرده به زن) می بینی چقدر شبیه اون فقید سعیده؟ انگار قُل دوش!

گزمه

خر من؟ خوب بعله. حق دارین. یکی از بهترین خرهای دهکده س (داد می زند) ولی ای ذوالحقین. ای عدالت گستر و عدالت پیشه... خدا ورت داره از ریشه کاش پام نمی لنگید! کاش این یکی هم نمی لرزید تا در طبق اخلاص می داشتم و دو تا دستی پیشکش می کردم.

مرد دوم

پاهات رو؟

گزمه

خرم رو.

خر عرعر می کند.

قاضی

این صدای یار آشناس!

گزمه

با اجازه تون من دارم حرف می زنم. خرم داره عر می زنه. گدومامون رو می فرمایین؟

قاضی

بیارش جلوتر بینمش (به زن) صداش برایم یه دنیاس!

گزمه

بیخشین ها... به من تو دهکده جهانی میگن دو صفر هفت. نمی گن یک صفر هفت. اگه عر خرم یه دنیاس. حاجی کاتت هم که داره حرف میزنه صاحب این دنیاس. اگه خر لازم دارین. رودربایسی رو بذارین کنار. یک حکم به هم بدین تا همین الان برم بهترین و خرتترین خر رو براتون هدیه بیارم.

قاضی

(عصبانی) دو صفر هفت.

گزمه

(خبردار می ایستد) بله قربان.

قاضی

لالمونی بگیری. گفتم بی حرف!

گزمه

(با التماس) نمی بینین قربان. این پام می لنگه. این پام می لرزه!

قاضی

این پا باید بلرزه. اون یکی هم باید بلنگه. خر رو ببر طویله.

گزمه

قربانت...

قاضی

حکم صادر شد. اجرا کن.

گزمه

قربانت به سر مبارکت قسم که نگران سلامت حضرت والا هستم. این ولد چموش رحم به صغیر و کبیر نداره. جنگیه. جفتکیه. این لنگی پا مادرزاد نیس. از لقدیه که این خر نمک بحروم. نمک نشناس جفتک انداز بهش زد.

قاضی

دیگه چه بدتر... پس مجرم هم هست. زود بیرش تو طویله...

گزمه

(به اطراف نگاه می کند و کمک می طلبد) یعنی هیچ راهی؟!!

قاضی

برو...

گزمه

راه طویله کدوم وره...

صدای در می آید. زن می رود در را باز می کند. دو جوان. یکی پشتی و

دیگری قالی به بغل و دوش گرفته اند و وارد می شوند.

مرد اول و دوم

با اجازه حضرت ذوالحقین!

تشکی را که قاضی رویش نشسته می گیرند و کنار می برند. مرد اول پشتی ها

را با کمک مرد جوانی که آورده در بالای صحنه می چیند.

نخست سه تا را روی هم. جلوی آن دو تا و جلوی آن یکی. یک پشتی را هم

در بالای سه پشتی به دیوار تکیه می دهند و بقیه را در اطراف می گذارند. در

این فاصله مرد دوم نیز با کمک مرد جوان که قالی ها را آورده. آنها را در

کف پهن می کند. سپس مرد اول و دوم قاضی را که همچنان نشسته است به

کممک هم بغل می کنند و روی سه پستی می نشانند. گزومه می آید و از تغییر  
صحنه جا می خورد. دو مرد جوان تشک و پتوی قاضی را بیرون می برند.

گزومه

(فریاد می زند) سر که نه در راه عزیزان بود...

قاضی

خفه...

گزومه

(به زن) تو طویله هرچی گشتم دریغ از یه دونه جو یا یه پره گاه که پیدا کنم. هیچی نبود که جلوی حیوون  
بگذارم. کف طویله از جیب من هم پاکتر بود. (صدای عرعر خر) شنیدین حضرت والا.

قاضی

اعتراض وارد نیست.

زن

(به دیگران) فکر کنین. چاره کنین. این هم مثل قبلی میشه. حضرت قاضی تو لک میشه.

گزومه

(با بیچارگی به مرد اول) به شما میگم. شما بگین اقلن برای این حیوون خوراک بیارن! (مرد اول و دوم با  
هم تلفنهای همراهشان را بیرون می آورند و شماره‌هایی که گزومه می گوید می گیرند. مرد اول گوشی را  
نزدیک گوش گزومه می برد) آقا جون... علیکم السلام. دو صفر هفت صحبت می کنه. آره جونم. می خام  
همین حالا یه گاری گاه و یونجه بفرستی. آره... مثل همیشه اما نه خونه خودم. بفرست خونه قاضی  
(مکث) بفرست خونه قاضی جدید. نشونی؟! (با دست نشانی را می پرسد. مرد اول گوشی را به گوش خود  
می گذارد.)

مرد اول

یادداشت بفرمایین. (با تعجب) یادداشت نمی کنین؟! (آسوده خاطر) اشکال نداره آقا جان در کامپیوتر وارد  
کنین. بعله. وارد بفرمایین. چهارراه رندون. خیابون حیرون. کوچه زندون وارد کردین آقا جان؟ شماره؟  
بعله... وارد کنین ۱+۱۲. بعله. درسته. معروف به خونه مشتی غضنفر. بله آقا؟! (با شتاب) نزاکت داشته باشین  
(گوشی را می برد نزدیک گوش گزومه)

گزومه

دو صفر هفت صحبت می کنه. حرف مفت کافیه. فضولیش به تو نیومده. حکم حکومتیه. فوری گاه و  
یونجه رو بفرست. تا ده می شمرم باید اینجا باشی. (مکث) تا بیست می شمرم (شروع می کند از بیست به  
پایین شمردن)

قاضی

(به زن که کنار پشته‌ها ایستاده و عشوه‌گری و فخر فروختن را شروع کرده) بفرمایین داخل اندرونی!

زن

وا... اندرونی کجاس؟

قاضی

آنجاس. لیوان رو هم ببرین.

زن

اونجا که مطبخه. پَر سوسک و موشه!

قاضی

نفرمایین مطبخ. بفرمایین اندرونی. بفرمایین.

زن می‌رود. گزمه می‌شمارد. مرد اول و دوم دست به سینه و آماده به خدمت

ایستاده‌اند. قاضی با رضایت لم می‌دهد.

## صحنه دوم

قاضی بر بالا نشسته و به پشتی تکیه داده است. مرد سوم که برادر مرد دوم است به جمع اضافه شده و مؤدب ایستاده است. مرد اول می آید. به لباسش کاه و یونجه چسبیده است.

مرد اول

همونطور که فرمودین. کاه رو ریختم به یمین. یونجه رو ریختم به یسار وسط هم گذاشتم سطل آب. اما ماشاءالله. هزار ماشاءالله. چشم نخوره ایشاءالله. چه خوش خوراکه مٹ مارهای دوش ضحاکه.

گزمه

گفتی ماشاءالله. لال نری ایشاءالله. اما بلا نسبت حضرت قاضی. حرفی که زدی جفنگه. مال آدمهای دبنگه.

مرد اول

باریک الله. چشمم روشن. به مشاور حضرت قاضی اهانت می کنی؟ تو روز روشن. وسط میدون. در ملأعام، جلو این همه آدم جسارت می کنی؟

گزمه

آخه بنده خدا. خر من یا قاضی. فرقی نداره. چه دخلی داره به ماری؟ اینهم شد مثالی؟ که رو دوش وهاکه؟

مرد دوم

وهاک نیست. ضحاکه.

قاضی

جونم از دست شماها هلاکه. اول کار چنگ و دندون به هم نشون میدین! اینطور همیشه کار کرد. گره مردم را وا کرد. این گفت و شنیدها از چیه؟! این کاسه لیزیها از چیه؟! گیرم که وهاک یا ضحاک به گور پدر هر دوشون و تو شدی معظم که کارها رو کنی منظم.

مرد اول

البته. البته.

قاضی

سرقفلیش رو بیار بده منظم.

مرد اول

البته. البته.

قاضی

توهم شدی مشاور سیاسی. سرقفلی رو باید زودتر بماسی.

مرد دوم

به چشمم. به روی هر دو چشمم.

قاضی

برادرت هم شده مشاور اجتماعی. برای هر مشکل احتمالی زود باشین بسلفین کار دارم. مشکلاتم فراوون. درد سرام روزافزون. عیال اندرونی می خاد. میگه مطبخ سیاهه. حرص و طمعش زیاده. حریفشم نمیشم. خودم بنز سواری می خام. تو ده باید بگردم. درد مردم رو بفهمم پای پیاده که همیشه. با خر چموشم که همیشه!

گزمه

عرض کردم چموشه!

قاضی

پس بنز می خام. با شوهر فرزند می خام. مشاور اجتماعی حالت شد؟ زود باشین. هزار هزار پرونده س. همش رو دست بنده س.

گزمه

بیخشین ها جسارت! دو صفر هفت رو یادتون رفت. شدم چی؟

قاضی

تو که همون اول معلوم شدی. نشدی؟ مأمور اجرای احکام شدی. نشدی؟ حالت شد؟

گزمه

حسابی. پس لانونم اومد کبابی!

قاضی

منشی می خام. منشییم کو... مشاور... مشاور. منشییم کو... یک منشی که بتونه با کامپیوتر کار کنه. به ارتباطات جهانی وصل کنه.

گزمه

برم تو دهکده هوار کنم. یک منشی بدرد بخور سوا کنم؟

مرد اول

لازم نیست. با اون پای لنگت! برادرزادهم در خدمته. پدرش مدتی تو زندون حاکم بوده. همون که عرض کردم رنگ فروش بوده. خودش هم یه مدتی فرنگ بوده. با چند تا لیسانس اومده. کامپیوتر تو دستش مثل مومه. حکم کنین حاضر شه. از جون و دل بکار شه. بیکاره... دوساله بیکاره، می دونین که جوونها بیکارن. از این بابت، بی مایه ان.

گزمه

نشیدی مگه مشاور معظم؟ بی مایه فطیرن!

مرد دوم

در حقیقت فقیرن. ندارن. برادرم هم همینطور. باید ملاحظه شون رو کرد. جوونها باید حمایت بشن. تشویق بشن. موافقت فرمایین. قسطی بدهن یه مدت.

قاضی

بهیچ وجه! کامپیوتریست؛ عمو داره شاخ شمشاد. همه جا می گرده چشماش. اون یکی هم برادر داره قالتاق. حاضر یراق. آشنا به اوضاع زیرزمینی! هر دو تایی به هم شین. به جای جوونها جواب دین.

گزمه

با اجازه تون. می گیرم از شون بایخ و ترشی. مأمور وصول منم منم. مجری حکم منم من!

قاضی

آروم شین. حساب باید درست باشه. این جوونه رو بخاه. با یه کامپیوتر زودی بیاد پشت در بشینه. همونجا یخه شاکی و خاطی رو بگیریه!

مرد اول

(باتلفن همراه شماره می گیرد) ای به چشم.

قاضی

پس خوب شد تا اون بیاد چند بار تمرین می کنیم. حالا من میام که شکیم. شاکی از خاطیم (خطا کار) چی میشه؟

گزمه

بی تعارف! یعنی که تمرین می کنیم؟ دلخوری تو راه نیست؟ لیچار بافی بارم نیست؟!

قاضی

بعله... بی تعارف. جنگ هم که بری مانور داره. چشم بسته خطر داره!

گزمه

این طوری پشت یخه رو می گیرم (با خشونت پشت یخه قاضی را می گیرد) مٹ جوجه می پیچونمش. دست رو می گیرم. عقب می کشم. اینطوری.

قاضی

آخ. شیکستی! این استخونه. نگفتم رایگونه!

گزمه

خودتون گفتین بی تعارف.

مرد اول

بی تعارف. اما یواشتر.

گزمه

میارمش خدمت ذوالحقیین. اینطوری (بطرف مسند قاضی هولش می دهد)

قاضی

این حکایت شاکیه؟ وای بحال خاطیه! ولم بکن مرتیکه. دیگه شدی سه صفر هفت باید بری سرچاه نفت. همه جونم رو درد آوردی. شیکوندی. خشونتت حدی داره. شکنجه گر! بی خبر از حقوق بشر.

گزمه

اجرای حکم اینطوریه! خوشتون اومد؟

قاضی

بهیچ وجه.

مرد اول

بهیچ وجه. اینجوری باعث کدورته. اجرا باید نرم باشه. مٹ آب، زیرکاه باشه. لطیف و قابل هضم باشه.

مرد دوم

نفهمیدم؟! مگه خوردنیه؟ البته اجرا باید نرم باشه. اما بی پیچ و خم باشه. یک جاهایی خشونت. یک جاهایی عطفوت.

مرد سوم

بله... البته. با لطافت. ظرافت. نزاکت. بیاریم پیش قاضی با کیاست.

قاضی

نخیر آقا. اوضاع خوب پیش نمیره. اینطوری موش تو تله نمیره! از مرحله پرتین همه تون. یکسره چرتین همه تون (به گزمه) تو شاکی شو... یاد بگیر.

گزمه

راستکی؟ شاکِی کی؟

مرد اول

مثلن

گزمه

نخیر آقا. واقعن. خری داشتم (گریان می شود) چه خری؟! با چشمهای آهوئی. آهای دادگر دادگستر. خرم رو بردن به بندر! خودم شدم در به در!



قاضی

از خرنگو. دلگیر میشم. یکهو دیدی تو لک میشم.

مرد دوم

(دست پاچه) لک خطرناکه!

گزمه

ای بچشم. اینطور خوبه؟ هوار هوار... داد من رو از دست زخم بگیرین. داره جونم رو می گیره! یک لاقبام رو می گیره. مهریه ش رو می خاد یکهوایی. شما بگین باید بدم چطوری؟

قاضی

این حرف رو به کی می گی؟

گزمه

معلومه دیگه به سرکار. قاضی ذوالحقین. تمیزدهنده فرقین.

قاضی

همین دیگه. دپرتین. اینطور نمیشه. همه تون گوش کنین. اول میای خدمت منشی (به مرد اول) پس کوش این منشی؟

مرد اول

تو راه، با یه کامپیوتر. با سرعت.

قاضی

حرفت رو کامپیوتریزه می کنی.

گزمه

یعنی ریز می کنم؟

مرد دوم

مثلن

قاضی

منشی خودش بلده.

مرد اول

درست شد!

قاضی

منشی چند تا دگمه میزنه ۲۰ سکه می گیره. می فرستت بری فردای بیای.

گزمه

که اینطور! که چی شه؟

قاضی

فردا میای پیش مشاور اجتماعی.

مرد سوم

یعنی من!

قاضی

باریک الله.

مرد سوم

پرینتتو می بینم. از سرتاته ش رو می خونم. یه سطری روش می نویسم. می فرسمش پیش شما.

قاضی

نشد دیگه. خری دیگه، بی در و دروازه که نیس! هر کی بیاد، هر کی بره. محکمه اس.

مرد سوم

پس چه کنم؟

قاضی

چمچاره! یه سطری می نویسی. بیست سکه برایش می گیری. می گی برو فردا بیا. فردا که شد. می فرستیش

پیش برادرت. که کیه؟

مرد سوم

مشاور سیاسی!

قاضی

حالا شد. می گی کلهت بو قرمه سبزی می ده. زبونت سرت رو به باد می ده. حرفهات مشکوک سیاسییه. قابل

بررسیه. می فرستیش پیش مشاور سیاسی.

مرد سوم

برادرم.

قاضی

برادرت یا هر کی که مشاور سیاسییه.

مرد دوم

حرفهات رو گوش می کنم. انگشت تو گوش می کنم. می گم تو حرفهات طرح براندازییه. آخرش ؛

روشکواویه که مشاور. اجتماعی زیرش قلم زده. زیرترش رو من می زنم.

قاضی

همینطوری؟

مرد دوم

البته نه اینطوری. ازش ۲۰ سکه می گیرم. می گم بره فردا بیاد. وقتی اومد می فرستمش پیش قاضی.

قاضی

قاضی نخیر. پیش مشاوره معظم. این مرتیکه مکرم. مراتب سلسله داره. خونه م بری پله داره.

مرد اول

من هم ۲۰ سکه می گیرم. زیر شکواییه اش یک خط دو خط با قرمز می کشم. می فرستم پیش شما.

قاضی

درست شد. اینطوری درست شد. من هم نگاهش می کنم. زیر و بالاش می کنم. حرفه اش رو گوش می کنم. شکواییه رو می خونم. چشمام رو براش می گریونم. دست به پشت دستم می زنم. سرم رو براش می جنبونم. امضاء هاتون رو تیک می زنم. همه چی درست بود. حکم می نویسم بالاش.

مرد سوم

یادتون رفت ۲۰ سکه رو بگیرین.

قاضی

من نه خره. این وصله ها برام بده. قاضی باید پاک باشه. زلال باشه. از آلودگی جدا باشه. به سیم و زر. به اسم و رسم. مثل خاک و گرد. بی اعتناء و نظر باشه. حکم می نویسم بالاش. میدم بهش تا بده دست مأمور اجرا که کی باشه؟

گزمه

که من باشم. مگه نه؟ دو صفر هفت که کمی پیش شدم سه صفر هفت. بدون یک گلوم حرف ۲۰ سکه رو می گیرم. حکم رو اجرا می کنم.

قاضی

درست شد؟ آس رو پختیم. روش یک عالمه روغن شد (به مرد اول) کامپیوتری نیومد؟

مرد اول

تو راه... الآن پیداش میشه.

مرد سوم

بیخشین. یک سؤال. البته سؤال اساسیه!

قاضی

پرس بینم اساسیت چه چیزه؟

مرد سوم

یکی نخاست. یا نداشت که بده. یا که فوری قاضی رو خاست چه کنیم؟

قاضی

اساسیت یکی نبود سه تا بود. یادت باشه! کامپیوتریست اگر بود اشتباهت رو گرفته بود.

مرد اول

حتمن

قاضی

اگر نخاست! این مرتیکه قلچماق؛ دست می پیچونه! اگر نداشت. باز هم این. خوب می تکونه. قاضی را خاست؟ از اون حرفهاست. باز هم این قلچماق. چماق قانون می شه. فهمیدی که هر سه سؤال جوابی داشت.

مرد سوم

بله. حسابی حالیم شد. قلچماق جواب هر سؤالیست!

قاضی

خوب مرخصین. باید کمی به قانون رسید.

همه بیرون می روند. قاضی از مسند پائین می آید و می خواهد بطرف مطبخ برود

که همه با هجوم به صحنه باز می گردند.

مرد اول

ای ذوالحقین. درآورنده خوبی از شکم هرچی بدی.

قاضی

مگه من مامام؟

مرد اول

نشاختم. شرمنده ام. سرم رو ببین افکنده ام.

مرد دوم

کجا دارد حاتم از تو نشانی  
سرخ شد گلگونش. سرجایش نشانی.

مرد سوم

به یک دست دزدها بگیری  
به دست دیگر بر سر گوهر نشانی.

گزمه

سر که نه در راه عزیزان بود  
برای قربونی قدت و بالات بود.

## قاضی

(خودش را از دست گزمه نجات می دهد و با شتاب به مسند برمی گردد و می نشیند) چی شدین؟ جن زده شدین؟ کار شروع نشده به سرهاتون زده؟ حرفتون چیه؟ دردتون چیه؟ مرگتون چیه؟ بنالین. هر چقدر که می خایین!

## گزمه

(گریان) ای حضرت حق الذوبین.

## مرد اول

حضرت ذوالحقیقین.

## گزمه

بعله... چی فکر کردین؟ من تو همه دو صفر هفتیم. با شرف و با وفا بودم حالا که سه صفر هفت شدم فکر کردین برعکس شده؟ دغلکار شده ام. نخیر. هیچ اینطور نیس! از وقتی زاییده شدم اینطور بودم. ذاتم باشرفه. حالا هم برای همه چیزم یک صفر اومده جلوش. حتا اعلام می کنم باصدای رسا. توبوق و کرنا. برای همه اهالی دهکده جهانی. از وقتی که در رکاب شما قرار گرفتم شرف و وجدان و روراستیم خیلی بیشتر شده. خیلی بیشتر از پیشتر شده.

## مرد اول

من بعنوان مشاور معظم. خوب توجه فرمایین. در پی یک فکر منظم. اعلام می کنم که حضرت قاضی مکرم. زیر بار نمیرم. نمیرم که نمیرم. می دونین که یکدنده ام.

## مرد دوم

شما کس هایی را دور خودت جمع کرده ای که زیست شناسی می دونن. جامعه شناسی می دونن. روانشناسی می دونن. آسیب شناسی می دونن.

## قاضی

## خلاصه

## مرد دوم

همه چیز رو که همه می دونن. ما یک جا می دونیم.

## مرد سوم

همچین بگم حضرت ذوالحقیقین. ببینید یک حساب سرانگشتی و اساسی. همه کارها از انگشت کوچیک شما شروع میشه و به انگشت شست شما ختم میشه. در حقیقت اینطور بگم. ما عمله و اکره شما هستیم. در حقیقت شما هستین که سر جنبونین.

قاضی

خوب معلومه. اینکه دیگه دوزبازی نداره!

مرد سوم

حالا یک سؤال. سؤال اساسی. پس چطور؟ پس چطور ما هر کدوم بیست سکه بگیریم شما هیچی؟!

قاضی

(باخشم بر می خیزد) کی همچین غلطی کرده؟

گزمه

بلا نسبت. بلا نسبت. هفت قدم به دور. خود شما.

قاضی

حلقه به گوشهاتون کنین. سکه به سکه ش رو از تون حساب پس می گیرم هر سکه رم با ترازو می کشم که نسابونده باشین. اینقدر اینجا کارها دقیقه. مواز ماست کشیده میشه. خوب تو کله های پوکتون فرو کنین. خونه قاضی گردو سیاره. اما شمارش داره. پیش قاضی هم نکنین معلق بازی. پس این کامپیوتری گور مرگ شده چطور شد؟

به در می کوبانند.

## صحنه سوم

مرد چهارم با ادب ایستاده است. قاضی عینک گذاشته و نوار پرینتر کامپیوتر را که چند متر است نگاه می کند.

قاضی

سرم گیج رفت از ارقام. دارم پس می افتم از این اقلام آخ این چی چیه؟ نوسازی به سازی بهینه سازی! سنگ مرمر کدومه؟ در مطبخ چی چیه؟ این و این و این. همه شون چرنده. جفنگه. قبول ندارم. مستحق اردنگه.

مرد چهارم

معمار و بنا او مدهن پول می خان.

قاضی

برن پیش مشاور معظم.

مرد چهارم

پول می خان نجار و آهنگری.

قاضی

برن پیش مشاور سیاسی.

مرد چهارم

چه کنم دکوراتور و آدمک نقاشی؟

قاضی

برن پیش مشاور کلاشی!

مرد چهارم

کلاشی؟!

قاضی

مشاور اجتماعی!

مرد چهارم

اینها همه به جای خود. بانک و صراف رو چکنم؟

قاضی

از این بابت خیالت باشه راحت. بسپارشون به سه صفر هفت.

مرد چهارم

گوش کنین. همه شون جمع شده. دمونستراسیون کرده. داد می زنن و قال می کنن مرگ بر غضنفر. عدالت رو کرده منتر. همه ما رو کرده عنتر.

قاضی

غلطهای زیادی! خیلی بی جا می کنن. مشاورها رو صدا کن. چماقدارها رو حاضر کن. علی الخصوص سه صفر هفت رو احضار کن!

مرد چهارم

تموم نشد. مزونهای پاریس و رم رو چه کنم؟

قاضی

کاری داره؟ بفرستشون بانک سوئیس. برو دیگه. حوصله م رو سر بردی.

گزمه

(می آید) جانم فدای خاک پایت  
آمدم تا سرنهم به دو پایت.

مرد اول

(می آید) برگردنم، رشته ای انداخته دوست  
همه ی توسری خوردنهام برای اوست.

قاضی

این حرفها رو بریزین دور. می بینم هر روز نونوارتر از روز پیش می شین. یاالله. خرجی بالا رفته. دانگانه هاتون رو رد کنین زود.

مرد دوم

(که می آید) دانگانه چی رو ای ذوالحقین. اگر اینطوره من رو تبعید کنید به بحرین.

مرد سوم

(با صورت خونین آمده) صورتم رو ببینین. قصد ترورم کردن. حساب چیه؟ حسابهامون تسویه اس. کدومشون رو فکر کردین تنفیه اس؟

قاضی

کدومشون؟ همه شون! کدومتون گفتین خونه پشت مطبخ اندرونی بشه. صاحب خونه رونه زندون بشه؟

مرد اول

البته من بودم. بفکر اصلاح کارها بودم.

قاضی

کدومتون گفتین از مطبخ در مخفی به اندرونی باز بشه؟



مرد دوم

محترمانه. تقاضا کردم. ساخت در مخفی از مطبخ به خونه پشتی رو طرح کردم.

قاضی

کدومتون اندرونی رو تعمیر کرد؟ مرمت کرد؟ قشنگ و مقبولش کرد؟

مرد سوم

سلیقه خانوم بود. نمایش مرمری. گچ بریهاش فانتزی. تارمی هاش فلزی چراغ هاش نورافکن. اونهم از نوع چشمک زن. همه اش هم رنگ به رنگ. درها همه صدفی اثاث خونه خارجی.

قاضی

پس برین جواب مردم رو بدین. دانگانه‌ی خرج‌هایی که کردین بدین.

گزمه

حضرت ذوالحقیقین. وقت ندارم. من رفتم. دکتر گفته دربیارم لوزه تین.

قاضی

مزون پارس و رم چی چیه؟ کاتالوگ آخرین مد چی چیه؟ تو... سه صفر هفت. خدا زمین گرمت بزنه خیلی سخت. عیال سربراهمو هوایی خرج و فرنگ تو کردی. این بلاها بر سر من تو کردی. یاالله. حساب این هفته رو چرتکه بزن. برو بیا تموم شد. نقل و نبات تموم شد. کاری نکنین که خودم رو تو لک کنم. یا که بدم از دم تون رو فلک کنن.

مرد اول

بفرمایین. همه حساب‌ها منظم. مرتب. چیده شده پشت سرهم. مکیف! بعد از تسویه‌ای که شد. روز اول ۲۴ فقره. دوم ۲۲ فقره. سوم ۱۵ فقره. چهارم هفت فقره. پنجم و ششم هیچ فقره. هفتم یک فقره.

قاضی

پس جمعش می‌شه چند فقره؟ ۶۹ فقره. ضرب کنید به بیست. کردین. می‌شه یکهزار و سیصد و هشتاد سکه. فی الحال به صندوق خونه واریز کنین. حساباتون رو با عدالت صاف کنین. درست شد معظم؟

مرد اول

الحق که حساب هست منظم. ولی سکه. اما سکه. کجاست سکه؟!

مرد دوم

از هر کدوم عیال شما گرفته یکهزار و بیست سکه.

قاضی

قبول نیست!

مرد سوم

قبول نیست؟

گزمه

من رفتم تا دربیارم لوزتین. معطلی مقبول نیست.

قاضی

صبر کن بینم مشاور معظم. گردش کار شده خیلی نامنظم. قیمت رو دوبرابر کرده این. می دونم.

مرد اول

تورم رو حساب کنین.

قاضی

دخل و خرج رو در هم کرده این.

مرد دوم

کسر بودجه رو نظر کنین.

قاضی

تو گفتی. تو گفتی! برآن کس باید گریست که دخلش بود نوزده خرج بیست!

گزمه

من گفتم: چشمهام بینین چه ریز شده. از گریسته. عوضش لوزه هام درشت شده.

قاضی

پس چاره ای نیست. باید خودم رو تو لک کنم.

مرد سوم

صبر کنین. چاره کار پیش منه. سه صفر هفت. اون شیش نفر رو حاضرش کن.

قاضی

اون شیش تا که باشن؟

گزمه

شاکی و خاطی باشن!

مرد دوم

همه چیز مهیا شده. مراحل گذشته. مشاور معظم. به عرض ایشون برسون مفصل.

مرد اول به قاضی نزدیک می شود و آهسته صحبت می کند.

قاضی

بیاین. خاطی های نابکار بیاین.

گزمه

(سر به بیرون می برد) کامپیوتری. هر سه خاطی بیاین.

سه مرد می آیند. مرد اول و دوم آنها را بطرفی می برند.

قاضی

بیاین. شاکی های خطا کار بیاین.

گزمه

(سر به بیرون می برد) کامپیوتری. هر سه شاکی بیاین.

سه مرد می آیند. مرد سوم و گزمه آنها را بطرف دیگر می برند.

قاضی

شاکی اول

از هر طرف یک نفر جلو می آیند.

مرد اول

درست شد. استخر سرپوشیده درست شد. جکوزی و حمام سونام درست شد. خرج سفر علیا مخدره درست شد.

قاضی

خارج موضوع صحبت نکنین. اینها کین؟

مرد اول

شاکین!

قاضی

شاکین یا خاطین؟

مرد دوم

هر دو میگن که شاکین. مسلم یکی از اینها خاطین.

گزمه

به حق بگم؟

قاضی

بگو!

گزمه

اینها مظلوم نمایی می کنن با رشوه دهی مخلص رو گمراه می کنن.

قاضی

بگین بینم!

مرد دوم

تو بگو

خاطی اول

چی بگم؟ از کجا بگم؟ پام رو ببین که تو گچه. پام شکسته! شاهد بی ادعا تو گچ نشسته!

شاکی اول

مغلطه نکن مرتیکه!

قاضی

رعایت ادب واجبه!

شاکی اول

کارمندی بودم رتبه پایین. دو سال پیش بازن نشسته شدم. هرچند ماه یکبار میرم حقوق تقاعد می گیرم. اونروز هم گرفته بودم تو دستم. این آقا با یک آقای دیگه که نمی دونم کجاس. موتور سواری می کرد. اومد پول رو قاپ بزنه که خدای مهربون چرخ موتورش رو انداخت توی چاله. هر دو تایی هوا شدن. نمی دونی تا کجا شدن. رسوای خاص و عام شدن. راننده اش فراری شد. این هم استخون پاش از گوشش بیرون شد. دست پاچگی رسوندمش درمونگاه و هرچی پول داشتم دادم، به جاش این مرد پاچگی رو تحویل دادن. باهم رفتیم دهداری عارض شدم. دهدار میگه خیابونها صاف صاف. لاستیک ماشین ها آج داره. برای خیابون ضرر داره. گفتیم شما ذوالحقین. راست و کج رو فوری می گین.

قاضی

بین فرزندانم. نور چشمم. طولش دادی. وقت کمه. درسته خیابونها تمیزن صافن. از هر ایرادی معافن. اگر موتور چپه شده. یا روغنی ریخته بوده یا تعمادی در کار بوده. حالا بگو. روغن زمین ریخته بوده.

شاکی اول

ابدن. فقط چاله داشت به چه گودی!

قاضی

حرف دهدار قبوله. حرف شما مردوده. پس روغن نبود. می مونه انگیزه. این پول از دست گرفته بود. خودش میگه به شوخی. قبوله. پس درست نبود پشت پا به موتورزنی. پای این بدبخت رو تو گچ کنی. حالا هزینه محکمه رو پرداز. دیگه به این کارا پرداز. پشت پا گرفتن کار خوبی نیست. اونهم به موتورسوار! خطر داره... خطر جانی داره. بهر حال. بخیر گذشت بخشیدمت. اما تا خوب شدن پایش. تویک هتل پنج ستاره بگذارش. هرروز هم به محکمه گزارش کن. هر دو برین سلامت بعدی بیاد!

شاکی دوم

آقا نیمه شب بود. خونه خاب بود یکهو زنم که پا به ماهه صدایی شنید.

قاضی

تو نشنیدی؟

شاکی دوم

خاب رفته بودم. موقتن از این دنیا رفته بودم. زنم مرا تکون داد.

قاضی

چه جوری؟

شاکی دوم

اینجوری.

گزمه

چرا من رو می لرزونی؟

قاضی

بعد چه شد؟

شاکی دوم

بیدار شدم. زنم انگشت گذاشت رو دماغش.

قاضی

یعنی بو میدی؟

شاکی دوم

یعنی هیس!

قاضی

که خروپف رو کم کن؟

شاکی دوم

(مستأصل به اطراف نگاه می کند. کمی تند) نخیر. یواشکی تو گوشم گفت تو آشپزخونه صدا میاد.

قاضی

بلندتر

شاکی دوم

تو آشپزخونه صدا میاد.

قاضی

یعنی موش یا گربه او مده؟

شاکی دوم

اول فکر کردیم گربه اس. اما گربه ما ایشون بود. او مده بود دزدی!

قاضی

پس اینطور! چی دزدید؟

شاکی دوم

شیکم کارد خورده اش بهش فرصت دزدی نداد. اون موقع که دیدیمش؛ داشت دو دستی غذا تو حلقش می لومبوند.

قاضی

غذاها تازه بودن؟

شاکی دوم

خدایش مونده بودن. زنم برای اینکه بچه بزاد، غذای یک هفته رو زودتر پزید.

خاطی دوم

اجازه است عرض کوچیکی کنم.

قاضی

تو هم بگو، فرزندم

خاطی دوم

به ما میگه دزد. عیب نداره. گذشتیم. اما پرسین مزاجمون چطوریه؟

قاضی

چطوریه؟

خاطی دوم

جسارته. اسهالیه!

شاکی دوم

به من چه؟

قاضی

نه دیگه. نشد! غذای مونده داشتی. درسته که مهمون ناخونده داشتی. اما عزیزم مهمون حییب خداست. حییب رو اسهالی کردی؛ عیب نداره. اما تهمت زدن عیب داره. چون بار اولت بود می بخشمت. چون بچه دار میشی میگم برای هزینه محکمه هم ملاحظهات رو کنن. راضی شدی؟ اما شرطی داره!

شاکی دوم

(ترسیده) چه شرطی؟!؟

قاضی

هان... غذای مونده نگه‌دار. خلاف بهداشت تنه. اینرو بدون عزیزم. پیشگیری بهتر از درمونه. بفرمایین. خوب بعدی بیاد.

شاکی سوم

حضرت قاضی؛ این پدرم رو کشت.

قاضی

تند نرو. مرگ دست خداست. هیچکس هیچکس رو نمی‌کُشه مگر خدا بخاد. بگو موضوع چیه؟

شاکی سوم

پدرم از زیر دیوار رد میشد. این آقا روش پرید و اون رو کشت. به همین سادگی.

قاضی

به نظر شما فرزندم. این آقا بیماره یا دیوونه‌س.

شاکی سوم

هیچکدوم، دزد و آدم‌کُشه.

قاضی

احتیاط شرط عقله. افترا کیفر داره!

شاکی سوم

قضیه این بود که حضرت آقا دزد بوده. فراری از دست مردم بوده از دزدی شروع شد به آدم‌کشی تموم شد. از وقتی که پدرم رو کشته. شب و روز ندارم.

قاضی

برای چی؟

شاکی سوم

طلبکارهاش ریخته‌ن سرم

قاضی

ماترکی؟ ارث و میراثی؟

شاکی سوم

دریغ از یه پول سیاه. جز بدهی هیچی!

قاضی

عجب. بغرنج است. باید مشاوره کرد تا حق باطل نشود. (به اشاره قاضی مشاورین با خاطی سوم بیرون می‌روند و پس از چند لحظه باز می‌گردند. مرد اول قاضی را در جریان می‌گذارد) خوب است. مشکل شما حل می‌شود. آنوقت دلتان خنک می‌شود.

شاکی سوم

می‌دونستم. بی‌خود به شما نمی‌گن ذوالحقیقین

قاضی

بعله... قضیه شما کمی پیچیده‌گی حقوقی داشت که باید تدبیر می‌شد. در نتیجه‌گیری وسواس می‌شد. خوشبختانه راه حل محکمه‌پسندی بدست آمده که نه سیخ بسوزد نه کباب. این آقا از زیر آن دیوار که ابوی مرحوم عبور می‌کرد عبور می‌کند و با شماست که از روی دیوار به رویش پیرید البته...

شاکی سوم

آقای قاضی. می‌دونین بلندی دیوار چند متره؟

قاضی

شما عجول هستین. بگذارین. من کامل بخانم بعد شما گریه کنین. ایشان که از بالای دیوار پیرید. قصد کشتن ابوی مرحوم را نداشت. ولی شما که پیرید. به قصد کشتن این مرد بینوا می‌پیرید. پس قصد قبلی در کار می‌آید. جزا دارید. اندازه دیوار مهم نیست. قصد شما مهمه. حالا می‌پیرید یا نمی‌پیرید؟

شاکی سوم

نخیر آقا...

قاضی

مؤدب باشین.

شاکی سوم

نه حضرت قاضی.

قاضی

پس متوجه شدین که زیاده‌گویی یاوه‌گویی است. خسارت چند روز بیکار شدن این مرد را پردازین. هزینه محکمه را هم پردازین تا تجربه شود که از کنار دیوار؛ بخصوص وقتی که بلند هم است عبور نکنین. خوب. چون امروز روز بخشندگی ماست. شما را هم می‌بخشیم تا همه را بخشیده باشیم. خوشنود شدین.

شاکی سوم

خیلی. دارم از خوشی غش می‌کنم.



## قاضی

خودتون رو نگهدارین. بیرون که رفتین غش بکنین. بیرون که رفتین به این اشخاص بی سر و بی پا که معلوم نیست مزدورهای کدوم سیاره‌ای هستن بگوین عدالت تحت تأثیر هوچیگری متزلزل نمیشه. اگر خیلی هم بیل‌زنن برن باغچه سیاره خودشون رو بیل‌زنن به سلامت.

شاکی‌ها به حالت گریز از محکمه خارج می‌شوند و صدای اعتراضشان در بین اعتراض‌کنندگان و شعاردهندگان مشخص می‌شود.

## مرد چهارم

(می‌آید) اینجا دو صفر هفت کیه؟

## گزمه

سه صفر هفت. چکار داری؟

## مرد چهارم

(عینک قطورش را برمی‌دارد و چشمش را می‌مالد.) کامپیوتر کارتون داره.

## گزمه

سه صفر هفت در خدمت عدالت. با اجازه‌تون الان برمی‌گردم.

## قاضی

(به خاطی‌ها) شما هم برین. اعمالتون را اگر بد است ترک کنین و اگر خوب است تشدید کنین بفرمایین. خاطی‌ها هم به حالت فرار از محکمه بیرون می‌روند شعار در بیرون قوت می‌گیرند ناگهان سکوت می‌شود.

## گزمه

(با تفخر می‌آید و با تحکم) زود باشین. ماسهاتون رو کیسه کنین... زود زود. سکه‌ها رو ریشه کنین.

## قاضی

سه صفر حرف. چونه‌ات رو نکن خونه هفت.

## مرد اول

با اجازه حضرت ذوالحقین. درست و منظم این است. سه صفر هفت چونه‌ات رو نکن خونه حرف.

## گزمه

حرف مفتی. از این حرفها گذشته.

## مرد دوم

سری صحبت می‌فرمایین؟ گوشم در خدمت شماست.

## گزمه

(گوش را می‌کشد) حاکم احضارم کرده. اموال شما رو مصادره کرده. مردم رو آروم کرده.

مرد دوم

آی... آی...

گزمه

(گوش مرد دوم را رها می کند) خود سه صفر رو قاضی کرده. یک صفر هم به هم اضافه کرده.

قاضی

یعنی چه؟

گزمه

یعنی چمچه! شدم چهار صفر هفت. یا الله خلعتی رو پس بدین. جاتون رو به مخلص بدین. از اون بالا بیاین پایین.

قاضی

نمی آم.

گزمه

مگه دست خودته... یا الله بینم.

قاضی

نکش بابا... دستهام ور اومد. راه نفسم بند اومد.

گزمه

(به دیگران) خلع لباسش کنین. تو انباری به غل و زنجیرش کنین. تا من پیام همه چیز رو صورت برداری کنین. با کامپیوتر چک کنین.

مرد اول

پس غیر از جناب قاضی چیزی عوض نمیشه!؟

گزمه

تجربه هاتون بکار میاد. لازم داریم. البته می دونین که چشمهای باز داریم... آهای کامپیوتری.

مرد چهارم

(می آید) بله قربان

گزمه

برو تو اینترنت و به همه خبر بده.

مرد چهارم

رفتم. دادم.

گزمه

به اینترنت بگو یک صفر هشت دو صفر بشه. بیاد اینجا اجرا بشه.

قاضی

پس حالا که اینطوره... قهر می شم. از زندگی بیرون می شم. همین الان میرم تو لک.

مرد اول

جهنم... همچین برو که نادر رفت، تیز از ته قاطر رفت...